

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۱

آیه ۳۴

آیه و ترجمه

۳۴ الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حفظت لغيره بما حفظ الله و الاتى تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فى المضاجع و اضربوهن فان اطعنكم فلا تتبعوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا

ترجمه :

۳۴ - مردان، سرپرست و خدمتگزار زنانند، بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد، در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود)، آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

تفسیر :

سرپرستی در نظام خانواده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. «مردان سرپرست و نگهبان

زنان هستند» (الرجال قوامون على النساء). البته مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیأتی (حتی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد و گرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می شود - سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است. و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیات در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق رابه او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظایفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده» (بما فضل الله بعضهم على بعض). در قسمت دیگر می فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۳

مردان در مورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (و بما انفقوا من اموالهم).

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی

یک‌معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به‌دو دسته‌اند:

دسته اول: «صالحان و درستکاران، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حفظ الغیب می‌کنند» (فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله «بما حفظ الله» به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیتهای خود را به خوبی انجام می‌دهند. بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند.

زنان متخلف

دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسؤولیتهایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد. و در هر صورت مراقب

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۴

باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن در جمله فوق از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن).

و به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هرچیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤولیت خود نمود.

سپس می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (و اهجرهن فی المضاجع).

و با این عکس العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر گردد.

در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیتها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تاءثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه کنید» (و اضربوهن). در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۵

اشکال :

ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟! پاسخ :

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا:

اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً: «تنبیه بدنی» در اینجا - همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است - باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام تفسیر «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابر این ممکن

است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۶

این جمله می فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید» (فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سیلا). و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازاتهایی خواهند شد؟ در پاسخ می گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشناسازد. داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی (علیه السلام) او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است. و در پایان مجددا به مردان هشدار می دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است» (ان الله کان علیا کبیرا).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۷

آیه ۳۵

آیه و ترجمه

۳۵ و ان خفتتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا

ترجمه :

۳۵ - و اگر از جدایی و شکاف میان آنها بیم داشته باشید، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی

کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند کمک به توافق آنها می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است (و از نیت همه با خبر است).

تفسیر :

محکمه صلح خانوادگی

در این آیه اشاره به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می گوید: «اگر نشانه های شکاف و جدائی در میان دو همسر پیدا شد برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش یک نفر داور و حکم از فامیل مرد و یک داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید» (و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ). و از آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (و حکما من اهلها). سپس می فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می دهد» (ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما). و برای اینکه به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: «خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است» (ان الله کان علیمًا خبیرًا).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۸

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

- ۱ - محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاههای جنایی» نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت، در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.
- ۲ - در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه

اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می‌شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت.

۳- داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرق نمی‌کند. در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً به عکس است زیرا داوران این

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱۹

محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیتهای ناشی از آن تأثیر دارد، و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد!

۴- از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ گونه تشریفات طرفین می‌توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند.

ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسأله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است از جمله اینکه: دو حکم باید بالغ و عاقل

و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.
اما در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر بعضی از فقها حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجرا دانسته‌اند و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه فوق نیز همین معنی را می‌رساند، زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است، ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجرا دانسته‌اند و حتی معتقدند اگر حکمین شرایطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجرا است اما در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست، و ذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می‌کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۰

آیه ۳۶

آیه و ترجمه

۳۶ و اعبدوا الله و لاتشركوا به شيئا و بالوالدين احسانا و بذی القربی والیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب وابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا
ترجمه :

۳۶ - و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید، و همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند)، دوست نمی‌دارد.

تفسیر :

آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی را اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است، و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود:

۱ - نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت‌پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌کند، دعوت به توحید و یگانه‌پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و

می‌گوید: «خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید» (و اعدوا الله و لا تشرکوا به شیئا).

۲ - سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آنها نیکی کنید» (و بالوالدین احسانا).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۱

حق پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد، و در چهارمورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحثهای مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

۳ - سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (و بذی القربی).

این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آنها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوندوسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکمتری در میان واحدهای کوچکتر و متشکلات، بنام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

۴ - سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می‌کند (و الیتامی).

زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۲

دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند و

یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایتکار بار می‌آیند، بنابراین این نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع!

۵ - بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (و المساکین). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانع آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است، و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

۶ - سپس توصیه به «نیکی در حق همسایگان نزدیک می‌کند» (و الجارذی القربی).

در اینکه منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند ولی این تفسیر با توجه به اینکه در جمله‌های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیکتر حقوق و احترام بیشتری دارند، و یا اینکه منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

۷ - سپس درباره «همسایگان دور سفارش می‌نماید» (و الجارالجنب). و منظور از آن دوری مکانی است - زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در بر می‌گیرد. (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۳

هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده در باره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند).

جالب توجه اینک که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک»، تصریح به حق «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در بر می‌گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی

از همسایگان دور نیز صریحا برده شود.
و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا
حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر
مسلمانان را نیز شامل می شود. (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته
باشند).

«حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف
امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «ما زال (رسول الله) یوصی بهم
حتی ظننا انه سیورثهم، آنقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره آنها
سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر
ارث ببرند».

این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در تفسیر المنار و تفسیر
قرطبی از بخاری نیز همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده
است.

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در یکی از روزها
سه بار فرمود: «و الله لا یؤمن، به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...»
یکی پرسید: چه کسی؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الذی لا یؤمن
جاره بوائقه، کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست»!

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۴

و باز در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من
کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیحسن الی جاره، کسی که ایمان به خدا و روز
رستاخیز دارد باید به همسایگان خود نیکی کند».
و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «حسن الجوار یعمر الدیار و
یزید فی الاعمار، نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه ها را آباد و عمرها را
طولانی می کند».

در جهان ماشینی که همسایگان کوچکترین خبری از هم ندارند و گاه می شود
دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی دانند این
دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد، اسلام اهمیت فوق العاده ای
برای مسایل عاطفی و تعاون انسانی قایل شده در حالی که در زندگی ماشینی
عواطف روز به روز تحلیل می روند و جای خود را به سنگدلی می دهند.

۸ - سپس در باره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند،

توصیه می کند» (و صاحب بالجنب).

ولی باید توجه داشت که «صاحب بالجنب» معنای وسیعتر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد، و اگر می بینیم درپاره ای از روایات «صاحب بالجنب» به رفیق سفر (رفیق فی السفر) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید (المنقطع الیک یرجو نفعک) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۵

به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می باشد، اعم از دوستان واقعی، و همکاران، و همسفران، و مراجعان، و شاگردان، و مشاوران، و خدمتگزاران. و در پاره ای از روایات «صاحب بالجنب» به «همسر» تفسیر شده است، چنانکه نویسندگان المنار و تفسیر روح المعانی و قرطبی در ذیل آیه از علی (علیه السلام) همین معنی را نقل کرده اند، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

۹ - دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند (و ابن السبیل). با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وامی مانند و تعبیر جالب «ابن السبیل» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچ گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم اینکه مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

۱۰ - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وما ملکتم ایمانکم).

در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

ضمننا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد، و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۶

دوست نمی‌دارد» (ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا). به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است. گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) زشتی تکبر و نتایج سوء آن را بر شمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم فرمود: نه تو اهل بهشتی، و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و آزادی حقوق آنها سرباز زند)».

خلاصه اینکه از جمله اخیر آیه برمی‌آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق‌مخصوصا در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۷

آیه ۳۷ - ۳۹

آیه و ترجمه

۳۷ الذین یبخلون و یاءمرون الناس بالبخل و یکتُمون ما آتیهم الله من فضله واعتدنا للکافرین عذابا مهینا

۳۸ و الذین ینفقون اموالهم رءاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا

۳۹ و ماذا عليهم لو امنوا بالله و اليوم الاخر و انفقوا مما رزقهم الله و كان الله بهم
علیما

ترجمه :

۳۷ - آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را نیز به بخل
دعوت می‌کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده
کتمان می‌نمایند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته)، و ما
برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم.

۳۸ - و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم
انفاق می‌کنند و ایمان به خداوند و روز بازپسین ندارند (چرا که شیطان رفیق
و هم‌نشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او است بدقرینی انتخاب
کرده‌است.

۳۹ - چه می‌شد اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدابه
آنها روزی داده، (در راه او) انفاق می‌نمودند؟! و خداوند از (اعمال و نیات) آنها
آگاه است.

تفسیر :

انفاقهای ریایی و الهی

این آیه در حقیقت دنباله آیات پیش و اشاره به افراد متکبر و خود خواه است.
می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم
بخل می‌ورزند، بلکه دیگران را نیز به آن دعوت می‌کنند» (الذین یبخلون و
یاءمرون

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۸

الناس بالبخل).

علاوه بر این سعی دارند «آنچه را که خداوند از فضل و (رحمت) خود به آنان
داده کتمان کنند» مبادا که افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند (ویکتمون
ما آتاهم الله من فضله).

سپس سرانجام و عاقبت کار آنها را چنین بیان می‌کند که: «ما برای
کافران عذاب خوار کننده‌ای مهیا ساخته‌ایم» (و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا).
شاید سر این تعبیر آن باشد که بخل غالباً از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا افراد
بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت
به نیکوکاران ندارند، فکر می‌کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد.

و اینسکه می‌گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای «تکبر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند. ضمناً باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می‌شود، بسیاری کسان که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند! در آیه دوم به یکی دیگر از صفات متکبران خود خواه اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اگر انفاقی می‌کنند به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام است زیرا) آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند» (و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر). و از آنجا که هدف آنها جلب رضایت خالق نیست بلکه خدمت به خلق است، و دائماً در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن بهره‌برداری به سود خود نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا آنها ایمان به خدا و روز

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲۹

رستاخیز ندارند، و به همین جهت در انفاقهایشان انگیزه معنوی نیست، بلکه انگیزه آنها همان نام و شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آنان نیز از آثار تکبر و خودخواهی آنها است. آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند و کسی که چنین باشد بسیار بد رفیقی برای خود انتخاب کرده و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت (و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا). چون منطق و برنامه آنها همان منطق و برنامه رفیقشان شیطان است، او است که به آنها می‌گوید: «انفاق خالصانه موجب فقر می‌شود و بنابر این یا انفاق نمی‌کنند و بخل می‌ورزند (چنانکه در آیه قبل اشاره شد) و یا اگر انفاق کنند در مواردی است که از آن بهره‌برداری شخصی خواهند کرد (چنانکه در این آیه اشاره شده است). از این آیه ضمناً استفاده می‌شود که یک همنشین بد تا چه اندازه می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد، تا آنجا که او را به آخرین درجه سقوط بکشانند. و نیز از آن استفاده می‌شود که رابطه متکبران با شیطان و اعمال شیطانی یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی، چرا که شیطان را به عنوان رفیق و «قرین» و همنشین خود انتخاب کرده‌اند. در آیه بعد به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می‌فرماید: چه می‌شد

اگر آنها از این بیراهه‌ها بازمی‌گشتند و ایمان به خدا و روز رستاخیز پیدامی‌کردند، و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان خدا می‌دادند» و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۳۰

می‌کردند (و ماذا علیهم لو آمنوا بالله و الیوم الآخر و انفقوا مما رزقهم الله). با اینکه این راه، صافتر و روشنتر و پرفایده‌تر است و راهی را که آنها انتخاب کرده‌اند جز زیان و بدبختی نتیجه‌ای ندارد چرا در کار خود تجدید نظر نمی‌کنند؟!

«و در هر حال خداوند از نیت و اعمال آنها با خبر است» و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر می‌دهد (و کان الله بهم علیما). قابل توجه اینکه در آیه سابق که سخن از انفاقهای ریاکارانه بود انفاق به «اموال» نسبت داده شده، و در این آیه به «مما رزقهم الله» نسبت می‌دهد، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به سه نکته باشد: نخست اینکه در انفاقهای ریایی توجه به حلال و حرام بودن مال نمی‌شود، در حالی که در انفاقهای الهی حلال بودن و مصداق «ما رزقهم الله» بودن مورد توجه است.

دیگر اینکه در انفاقهای ریایی افراد انفاق کننده چون مال را متعلق به خودشان می‌دانند از کبرفروشی و منت‌گذاستن ابا ندارند، در حالی که در انفاقهای الهی چون توجه به این دارند که اموال را خدا به آنها داده و اگرگوشتی از آن را در راه او خرج می‌کنند، جای منت نیست از هرگونه کبرفروشی و منت خودداری می‌کنند.

از طرف دیگر انفاقهای ریایی غالباً منحصر به مال است زیرا چنین اشخاص از سرمایه‌های معنوی بی‌بهره‌اند تا از آنها انفاق کنند، اما انفاقهای الهی دامنه وسیعی دارد و تمام مواهب مادی و معنوی اعم از مال و علم و موقعیت اجتماعی و مانند آن را در برمی‌گیرد.

